 وفیه فصول:

## الفصل التاسع: فی المثل

أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

وصلَّی الله عَلَی سیدنا و نبینا أبی‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلی آله الطّیبین الطّاهرین

و اللعنة عَلَی أعدائِهِم أجمَعینَ

 راجع به مطالبی كه خدمت رفقا و دوستان عرض می‌شود، عادت ما بر این است كه مسائل كاملًا جا بیافتد و به صِرف بیان یك سری مطالب نباشد؛ چطور اینكه در بعضی از صحبت‌ها و نوشتجات عادت بر این است كه فقط مطالبی گفته شود و راجع به تحقّق عینی آن، صحبت و مطلبی مطرح نشود. لذا ممكن است در صحبت‌ها مطلب تكرار شود ولی این تكرار، تكرار لازم و ضروری است.

 به‌طوركلی در مسائلی كه جنبه انس و الفت ذهنی در طرح و شكل‌گیری آن دخالت دارد، چنین مشكلی هست كه آن قضیه تا بخواهد شكل خود را تغییر دهد، نیاز به ممارست مستمر و شاید استمرار زمانی دارد اما مطالبی كه در ذهن به‌واسطه فضای فرهنگی یا نحوه برداشت از طیف خاصِ از نوشتجات ایجاد شده است آن فضا بخواهد تغییر پیدا كند این‌چنین نیست.

 در مسأله قضاء و قدر همچنین مشكلی وجود دارد و چه‌بسا ممكن است در بعضی از روایات هم به تأیید این قضیه مطالبی آمده باشد كه آنها را عرض خواهیم كرد. این نكته هست كه برداشت ما از [مسأله‌] قضاء و قدر، برداشت اشتباه و خطایی است و آنچه را كه گفته شده و می‌شود به این كیفیت نیست.

 بنده در جلسه‌ای با مرحوم آقا رضوان الله علیه در طهران بودم و افرادی از سرشناس‌های ائمه جماعات و بعضی از مسئولان مؤسسات فرهنگی آنجا بودند ـ و به حساب خودشان خیلی بیا و برو داشتند ـ من احساس كردم اطلاعات اینها در قضیه شب قدر اطلاعات بسیط است، یعنی آنقدر مسأله مسأله مشتبه و مشبّهی بوده كه با این همه مطالب، هنوز این مسأله را نتوانسته‌اند هضم كنند و دریابند.

 یكی از مطالبی كه مربوط به قضیه قضاء و قدر می‌شود لیالی قدر است. آنچه كه در آیات قرآن و لسان رسول الله و ائمه به این مسأله دلالت دارد كه قضیه لیلة القدر و آدابی كه برای آن ذكر شده كه شب نوزدهم یا بیست و یكم یا بیست و سوم ماه مبارك رمضان است. اما در بعضی از احادیث شب قدر به شب بیست و سوم بیشتر تمایل دارد،[[1]](#footnote-1) در قبالش ما می‌بینیم كه امام حسن علیه‌السلام در صبح روز شهادت امیرالمؤمنین كه روز بیست و یكم بوده، وقتی برای مردم صحبت می‌كردند، فرمودند كه: دیشب شبی بود كه شب قدر بود و توضیحاتی كه حضرت می‌فرمایند. در این‌گونه مسائل، شكل‌گیری مسأله‌ای در ذهن هست كه آن را برای انسان مشتبه می‌كند كه قضیه شب قدر به چه نحو است؛ در نهایت وقتی صحبت می‌خواهد به نتیجه برسد، به عنوان مقدّمیت ذكر می‌شود كه: شب نوزدهم و بیست و یكم جنبه مقدِّمی دارد و شب بیست و سوم جنبه تأصّل و حقیقی دارد؛ با این كیفیت جمع بین مسأله می‌شود و مطلب فیصله پیدا می‌كند. درحالی‌كه این‌طور نیست! چه اشكالی دارد كه ائمه از اول بگویند شب نوزدهم و بیست و یكم جنبه مقدِّمی دارد و خودتان را برای شب بیست و سوم آماده كنید.

 راجع به این مطلب در خصوص ماه رجب هم داریم كه صریحاً گفته شده: ماه رجب ماه خاصی است و افراد باید خودشان را از قبل آماده ورود در ماه رجب كنند. یا اینكه برای صلاة جمعه در روایات داریم مصلّی باید خودش را از قبل؛ آماده كند و تهیؤ برای رفتن به صلاة جمعه را داشته باشد، به این معنا كه مثلا در آن روز مهمانی خودش به مهمانی نرود، كاری كه شاقّ است انجام ندهد، خستگی پیدا نكند. ما اینها را داریم. یا این‌كه برای لیلة الرغائب در روایت داریم: كسی‌كه رجب بر او وارد شود باید خود را برای إدراك لیلة الرغائب تهیؤ و آماده كرده باشد. این خودش یك مسأله است؛ پنج‌شنبه قبل را، پنج‌شنبه آن ماه را روزه گرفته باشد كه البته در بعضی از روایات پنج‌شنبه خودِ آن ماه هست، ولی در بعضی روایات پنج‌شنبه خود آن ماه را ندارد، یعنی پنج‌شنبه سابق را روزه گرفته باشد، حال چه آن پنج‌شنبه ماه رجب باشد یا [پنج‌شنبه‌] روز آخر ماه جمادی‌الثانی، تفاوتی نمی‌كند. ببینید آماده [بودن را اینجا] داریم.

 اما راجع به سه روز ماه رمضان تصریح شده كه لیلة القدر نوزدهم است، در بعضی اوقات بیست و یكم است، در بعضی اوقات بیست و سوم است، این را دیگر ما نمی‌توانیم بگوییم كه: این دو شب جنبه آمادگی دارد و به‌عنوان مقدمه است و این‌طور توجیه كنیم. وقتی تصریح شود بر این‌كه لیلة القدر شب تاسع عشر است یا إحدی و عشرین است یا ... آن‌وقت ما چطور می‌توانیم بگوییم كه منظور رسول الله یا امام علیه السلام جنبه مقدِّمی است؟!. اگر جنبه مقدمی باشد می‌گویند و این ایراد هم ندارد! چه اشكالی دارد به شیعیان و مسلمانان بگویند: لیلة القدر كه شب بیست و سوم هست، شبی است كه تهیؤ نفسی می‌خواهد، تهیؤ قلبی می‌خواهد و از چند روز قبل بایستی این تهیؤ وجود داشته باشد تا شما بتوانید از شب قدر استفاده بیشتر بكنید و همین‌طور آن حالت تهیؤ باعث شود كه حالا إن كنت من الأشقیاء فامحنی من الأشقیاء فاكتبنی من السّعداء[[2]](#footnote-2) و امثال ذلك كه در این است، در تغییر و تبدلات تقدیرات الهی پیدا شود. ما می‌بینیم این مسأله به مقدِّمیت نمی‌خورد.

 اگر ما مسأله قضاء و قدر را در اینجا توضیح بدهیم كاملا رفقا می‌دانند كه در قضیه لیالی ماه مبارك، اصلا مسأله مقدِّمیت مطرح نیست؛ یعنی ما وقتی وارد شب نوزدهم می‌شویم باید بدانیم وارد شب قدر شده‌ایم. خیلی فرق می‌كند ذهن و تهیؤ قلبی بر این باشد كه آیا الآن شب قدر است و یا اینكه مقدمه است؟ آمادگی كه انسان دارد، برخورد نفسی كه با این مسأله می‌كند خیلی فرق می‌كند. می‌گوییم نه بابا امشب مقدمه است هنوز دو شب دیگر داریم. شب بیست و یكم می‌شود می‌گوییم باز نه، این مقدمه است، هنوز آن اصلی كه شب قدر است آن شب بیست و سوم است. یك وقت شما این‌طور [فكر می‌كنید] اصلا شب قدرتان را خراب كرده‌اید. كسی‌كه این‌طور با شب قدر برخورد كند شب بیست و سوم را هم درك نمی‌كند؛ چون از اول جنبه مقدِّمی به خودش وارد كرده است، آن حالت و جنبه مقدِّمی نمی‌گذارد اتصال واقعی و وحدت برقرار شود.

 آقا شب نوزدهم و بیست و یكم واقعاً شب قدر است، نه این‌كه مقدمه است؛ منتها شب قدر یعنی شبی كه مشیت الهی می‌خواهد از مرتبه كلی به عالم تعینات تنازل كند و قالب بگیرد، در آن شب تعیین و تنجّز پیدا می‌كند و متعین می‌شود. این تغییر و تبدّلی كه قرار است انجام شود از شب نوزدهم شروع می‌شود؛ یعنی جنبه دوری دارد و برای شكل‌گیری‌اش نیاز به دور و اطوار مختلف دارد. در آیات قرآن می‌خوانیم: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ... ق، ٣٨ كه منظور ستة أیام شش روز نیست، ما در عرض شش دور! یوم به معنای دور است. ما در شش طور آسمان‌ها و زمین را خلق كردیم. ما از آن مرتبه استعداد كه مرتبه هیولای اولیه است، از آن مرتبه كه اولین نقطه ارتباط بین مادّه و مجرد و نقطه شروع در ماده هست، از آنجا خلقت آسمان و زمین را به وجود آوردیم، منتها انسان برای رسیدن به این مطلب نیاز دارد كه برای او [از طریق‌] شهودی این مسأله حلّ شود، كه چطور این واقعیت مجرّده ممثّل كه ظهور مثالی در عالم مثال دارد، در عالم خارج تعین عینی پیدا كند؟! این آمدن و ارتباط بین مثال و عینیت خارجی می‌شود دوْرٌ أوّل و طَوْرٌ اول، كه می‌خواهد از جنبه مثالی این حقیقت عینی نشأت بگیرد؛ آن می‌شود دور اول كه آمد و این عالم مثال و برزخ ـ مثال سفلی، نه مثال علیا ـ در این مثال أسفل كه نزدیك‌ترین واقعیت مجرده به انسان و به عینیت و مشاهدات و عالم شهود و عالم شهادت و عالم مُلك است، آن اولین حقیقتی كه در آنجا تشكّل پیدا می‌كند چه حقیقتی خواهد بود؟ درست فرض كنید مثل یك نطفه‌ای كه می‌خواهد تبدیل به علقه بشود و پا از مرتبه تَشَأّن اولی بردارد و به تشأّن ثانوی برسد، این چه تغییری حاصل می‌شود؟ هنوز علقه نشده و هنوز به مراتب دیگر و مضغه بودن نرسیده است. اما بالاخره اینكه می‌خواهد حركت كند و برگردد، این [چیست؟] منتها فرق در این است كه در اینجا جنبه اولی همین جنبه عینی، مُلكی و مادّی است، [اما] در خلقت آسمان و زمین كه فی ستة أیام است، جنبه ملكوتی و مجرد است؛ چون صورت مثالی، صورتِ مادی نیست بلكه صورت، صورت مجرد است، منتها بعضی از آثار و خصوصیات مادّه را دارد كه عبارت است از شكل و كِیف بودن.

 وقتی شما پدرتان را كه از دنیا رفته است آن را در خواب می‌بینید، اندازه‌اش را هم می‌بینید، یك متر و هفتاد یا یك متر و هشتاد سانت بوده، محاسن داشته، رنگ صورت و خصوصیاتش، پس معلوم است در مثال كِیف و كمّ هم هست، اگر كمّ نباشد یك متر و هفتاد سانت نمی‌بینید، از اینجا تا عرش اعلی فرض كنید یك آدم را بایستی در مثال مشاهده كنید! نه، می‌بینید همین جنبه مثالی هست، در مثالْ حركت است، جلو می‌آید و نزدیك است، در مثال وضع است: نشسته، ایستاده، خوابیده؛ این خصوصیات و اعراضی كه ما در ماده می‌بینیم. بعضی از این‌ها در مثال هم موجود است، یعنی بر همان جوهر مثالی كه نفس ناطقه در قالب مثال است، شما همین اعراض را مشاهده می‌كنید، البته وزن در آنجا یك بحث دیگری است. اما خصوصیاتی كه در آنجا هست، جمع بین دو وضع كه در اینجا مستحیل است شخصی هم ایستاده باشد و هم نشسته باشد ممكن نیست ولی در آنجا می‌بینید این قضیه وجود دارد. حركت دَوَرانی از راست به چپ، منافی با حركت دورانی از چپ به راست است، ولی شما در عالم مثال دو حركت دورانی مختلف در دو نقطه متقابل می‌بینید.

 این قضیه در عالم مادّه به لحاظ خصوصیات مادّه و جنبه‌ای كه در مادّه هست كه ذاتی مادّه [می‌باشد] نمی‌تواند تحقق پیدا كند. ما نمی‌توانیم مایعی را در مادّه تصور كنیم كه مایع باشد ولی سیلان نداشته باشد مثل ماء، این نمی‌شود. اما همین كه تصور ماء در اینجا می‌شود، سیلان هم همراه او ذاتی او خواهد بود، این از اعراض ذاتیه و لاینفك او خواهد بود.

 در مسأله عالم قضاء و قدر، آن طوری كه برای او در ستة أیام پیدا شده وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ... ق، ٣٨ مسأله عالم مادّه را كه در اینجا مطرح می‌كند، گرچه ممكن است منظور از ستة أیام، همان‌طوری كه بعضی از روایات به آن اشاره دارند، خود آسمان‌ها و زمین از نقطه نظر حیثیت إبداعی و تدریجی باشد. یعنی منظور از سماوات، نه این سماوات مادی است كه ما مشاهده می‌كنیم، آسمان ستارگان، آسمان سیارگان، آسمان كهكشان‌ها، آسمان‌های ثوابت و سیارات.

 ستة أیام، شش آسمانی است كه آسمان دنیای آن آسمان ماده است كه تا هرجا ما آن آسمان را مشاهده می‌كنیم. آسمان دوم كه بالاتر است آسمان مثال أسفل است. آسمان سوم، آسمان مثال أعلی است. آسمان چهارم، آسمان ملكوت است. آسمان پنجم، آسمان جبروت و آسمان ششم آسمان لاهوت؛ در آسمان هفتم دیگر آسمانی نیست، بلكه در آنجا عالم، همان وجود بسیط و بالصّرافة و بسیط الحقیقة است كه در آنجا دیگر آسمان معنا ندارد. آنجا عالم احدیت است كه همه مراتب وجود و همه تشأّنات مقام واحدیت در آن منطوی است. و آن عالمی نیست كه جدای از عالمِ اینها باشد، لذا سبعة سماوات نداریم، ستة سماوات است. در همه اینها آن آسمان می‌آید. آن عالم احدیت كه احدیة الذات باشد، هم در لاهوت است، هم در جبروت، هم در ملكوت، هم در مثال اعلی، هم در مثال اسفل و هم در عالم ماده و شهادت؛ در همه آنها آن حقیقت احدیة الذات ساری و جاری خواهد بود. لذا این ستة أیام به این می‌خورد كه در شش دَوْر، در شش مرحله كه هر مرحله‌ای نسبت به مرحله بعد خود، جنبه عِلّی و سببی دارد و آن مرتبه مادون، در تحت آن مرتبه مافوق قرار دارد. بعضی از روایات نسبت به این مسأله [آمده‌] و بیانش هم روشن است.

 ولی اگر ما بگوییم كه نه، منظور از ستة سماوات همین آسمان‌ها باشد، آسمان‌های تو در تویی كه هركدام از اینها یك مرتبه‌ای هستند و در تحت یك مرتبه بالاتر [می‌باشند] كه منظور عالم ماده و شهادت باشد، این آیه دلالت می‌كند كه شش مشیت الهی در تشكّل عالم ماده بر این سماوات تعلق گرفته [است‌]. مشیت اوْلی، همان مشیتی است كه می‌خواهد بین این ماده و مثال اسفل ارتباط برقرار كند كه آن ارتباطی می‌شود دور و طور اول؛ دور اول، آن نحوه‌ای است كه ادراك این مسأله برای افراد عادی در هر مرتبه علمی جز با كشف قلبی و شهودی مستحیل است؛ امكان ندارد كه بدون كشف، این قضیه [صورت بگیرد].

 از نظر برهانی مسأله روشن است كه باید سنخیت بین ماده و مجرد، بین معلول و علت برقرار باشد تا اینكه علت تأثیرگذاری كند و بخواهد آن ماده را به شكل ماده بودنش دربیاورد؛ تا سنخیت نباشد انجام نمی‌شود. شما وقتی‌كه هیزمی در دست بگیرید، این هیزم كه عبارت است از خشب، هیچ ارتباطی با نار ندارد، این از یك جنس است و این از جنس دیگر است؛ اصلا نار یك حقیقت و وجودی است كه جنبه تجردی در او خیلی قوی است؛ وقتی نگاه می‌كنید با دست نمی‌توانید بگیرید، فقط با چشم می‌توانید نگاهش كنید؛ اگر بخواهید او را با دست بگیرید دستتان را می‌سوزاند، اصلا چیزی به دست اصابت نمی‌كند كه بخواهید آن را در وزن قرار بدهید. بله! گرما و انرژی او را می‌توانید فشرده كنید و بعد به صورت پتانسیلی كه بخواهد جنبه مادی داشته باشد تبدیل شود؛ اما خودِ آن آتش مورد [وزن‌] قرار نمی‌گیرد و خیلی لطیف است، لذا به آن جسم لطیف گفته می‌شود؛ نار جسم لطیف است.

 عجیب این است كه چطور خداوند متعال در خلقت آسمان‌ها و زمین و كیفیت إعمال ولایت در این عالم، به نار و زجاجه و امثال ذلك متشبّث شده است: اللَه نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ النور، ٣٥ كه در اینجا آن مسأله حقیقت، به عنوان یك اصل تحقق پیدا می‌كند و تبدیل به شعله می‌شود كه آن حقیقت اولی قابل رؤیت نیست اما وقتی‌كه تنازل پیدا می‌كند ما آن را بنفش می‌بینیم، منتها این تصاعد است و حقیقتش تنازل است؛ وقتی باز تنازل پیدا می‌كند شما نارنجی می‌بینید و در آخر سر دیگر دود مشاهده می‌كنید كه اگر اینجا باشد سقف و در و دیوار و دست را سیاه می‌كند كه می‌شود عالمِ ماده و عالمِ شهادت؛ یعنی همین واقعیت را خداوند در اینجا به این نحوه تمثّل زده است.

 این مسأله هم به همین كیفیت است كه چطور در خلقت آسمان و زمین، تقدیر و مشیت الهی به شش طَور انجام شده است. البته در عرفان نظری و در كیفیت خلق عالم شهادت، برای ارباب كشف و شهود یك همچنین مسأله‌ای مطرح است، آنهایی كه اهل كشف و شهود و سیطره و اطلاع بر تكوّن این مطالب هستند تعلّق ماده به عالم شهادت را در شش طور می‌دانند. یا همان‌طوری كه در مسأله اعجاز اگر نظر رفقا باشد گفتیم كه وقتی اراده بر خلق مادی تعلق می‌گیرد چطور یك ولی مسأله را به همین كیفیت انجام می‌دهد و آن واقعیت را در خارج تحقق می‌بخشد. به عكس آنچه بعضی از بزرگان فرموده‌اند كه مسأله علیت را به مسائل دیگر زده‌اند و همان‌طور كه عرض كردیم دیدیم كه مطلب این‌طور نیست. مسأله علیت منافاتی با اعجاز ولی ندارد، همان اراده‌ای كه بر خلق عالم ماده تعلق گرفته است همان اراده ازلی باقی است.

 ببینید این هم از چیزهایی است كه ما همیشه به دنبال قبل و سابق می‌گردیم، قبلا این‌طور شده و الآن دیگر خبری نیست! قضیه این نیست! قبلی وجود ندارد، بعدی وجود ندارد. اگر اراده پروردگار بر خلقت آسمان و زمین قبلا تعلق گرفته است و این خلقت سلسله مراتب علّی را طی كرده است، همان خلقت، الآن هم وجود دارد و سلسله مراتب علّی را همان‌طور طی می‌كند؛ چه اشكالی دارد؟ همان‌طور كه سماوات و أرضین به اراده قاهره و مشیت واحده از مراتب عالم ابداع و لاهوت و جبروت و عالم عقل و تدبیر گذشته و به عقول جزئیه رسیده است تا اینكه به عالم ماده و شهادت تنزّل پیدا كرده است، چه اشكالی دارد همان كیفیت الآن در نفس امام رضا علیه‌السلام تحقق پیدا كند؟ این چه ایرادی دارد؟ كجای قضیه در اینجا گیر دارد كه ما باید مسأله علیت را در خودِ این مادّه جستجو كنیم؟ چه استبعادی در این مسأله هست؟ یعنی الآن چون این آسمان‌ها و زمین خلق شده‌اند دیگر نمی‌شود مادّه‌ای تحقق خارجی داشته باشد!!؟ چه استبعادی در اینجا هست؟ مگر ما این قاعده را نداریم كه: حكم الأمثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد. همان‌طوری كه این عالم، عالم ماده است، پشم و فرش و دیوار و سنگ و آجر و گچ، به اراده پروردگار از عالم تجرد كه وجود بالصرافه و بحت و بسیط است تنازل كرده است و به این كیفیت درآمده كه بنده دارم می‌بینم، ستون و ساعتِ به دیوار و آهن و فرش را می‌بینم، همین‌طور آن اراده پروردگار بر خلقت مادی حیوان و شیر درنده تعلق گرفته است. چه اشكال دارد كه همین الان هم آن اراده تحقق خارجی پیدا كند و به دست یك ولی از اولیاء الهی مثل امام علیه‌السلام ـ امام رضا یا موسی بن جعفر ـ اشاره به پرده بكنند و شیر در پرده تبدیل به شیر واقعی بشود؛ شیر صوری تبدیل به شیر مادی بشود. شیری كه نقش است، تبدیل به شیر حقیقی سیصد چهار صد كیلویی بشود؛ چه اشكالی دارد؟

 چرا ما باید دنبال این بگردیم كه امام رضا علیه‌السلام فقط در سلسه مراتب مادی تصرف كرده‌اند و زمان را برداشته‌اند و مثل عصای موسی كه اشاره می‌كند و تبدیل به اژدهایی می‌شود فَأَلْقي عَصاهُ فَإِذا هِيَ ثُعْبانٌ مُبِينٌ الأعراف، ١٠٧ تازه حیة هم نبوده ثعبان بوده، یعنی اژدهای مهیبی بوده است. آیا حضرت موسی در مادّه تصرف كرده، یعنی همان ماده را در جریان و بستر زمان گسترش داده و این ماده كه باید در آخر تبدیل به آن ماده بشود، حضرت زمان را در اینجا برداشته است و همان سلسله علیتی كه بر مادّه مترتّب است را سرعت بخشیده و در مادّه‌اش تسریع كرده است. این‌طور است؟ یا این‌كه نه ـ توجه كنید چه می‌خواهم عرض كنم ـ نفس همان اراده‌ای كه آن حقیقت مجرده را به صورت خشب و عصا در آورده است، حضرت موسی علیه السلام از همان‌جا شروع می‌كند به اجراء سلسله علیت، نه از پایین. به این عصا كاری ندارد! به آن بالا كار دارد، بالا را دست‌كاری می‌كند، این پایین قلقلكش می‌شود! توجه كردید؟ از بالا اراده می‌كند تا عصا تبدیل به اژدها شود، نه اینكه عصا را بردارد مثل این لیوانی كه در دست من است، عصا را خرد كند، منتها شما نمی‌بینید. این فیلم‌ها را دیده‌اید؟ وقتی‌كه می‌خواهند در صحنه‌ای دقت كنند مثلا در دادگاه، شخصی كه خلاف و جنایتی كرده و كسی را كشته است او را می‌آورند وقتی نگاه می‌كنید نمی‌فهمید این زودتر هفت‌تیر كشیده یا آن؛ ولی فیلم را یواش و [آهسته‌] می‌كنند، سرعتش را از یك ثانیه هم كم‌تر و بطیئ‌تر می‌كنند وقتی‌كه سرعتش را كم می‌كنند، آن لحظه‌ای را كه زودتر [مرتكب‌] شده است را یك دفعه در یك دهم ثانیه می‌فهمند كه این زودتر شلیك كرده و دستش روی ماشه رفته است. درست شد؟ همین را شما عكس كنید؛ یعنی همین حالت عادی را تبدیل كنید به سریع. وقتی‌كه فیلم را تندش می‌كنند دیدید كه چقدر خنده‌دار می‌شود؟! از این‌جا تا این‌جا دارد قدم می‌زند یك دفعه مثل موشك به آن‌طرف سالن می‌رسد. آیا حضرت موسی آمد فیلم را تند كرد؟ یعنی این عصا كه در دستش بود را خرد و خمیر و خاك كرد و بعد در بستر زمان گرداند و بزرگ شد و گیاه شد و مثلا صد سالی طول كشد تا این‌كه این عصایی كه هست [بشود؟!]

 چندی پیش در موزه‌ای یك عصایی را دیدیم، گفتند: عصای موساست! ما هرچه نگاه كردیم دیدیم به این عصا نمی‌آید كه تبدیل به اژدها بشود. یك چیز درازی و نازك! گفتم والله آنكه ثعبان مبین است تشكیلاتی می‌خواهد! آن عصا باید تنه چنار باشد تا تبدیل به ثعبان مبین باشد؛ اما این عصای موسی اگر می‌خواست بشود، تبدیل به نوزادِ ثعبان مبین [می‌شد]. علی‌كلّ‌حال شاید حضرت موسی عصاهای مختلف داشته و العلم عند الله؛ خبر نداریم! حالا یك خورده مزاح هم هست، [اگر] بخواهد آن چوب كوچك هم اژدها بشود همان هم ثعبان می‌شود.

 قضیه این‌طوری و به این كیفیت بوده تا قاعده علیت از بین نرود!؟ نه، ما نیاز نداریم. قاعده علیت سر جایش است هیچ دست هم به آن نمی‌زنیم؛ از بالا قاعده علیت را انگولك می‌كنیم نه از پایین! جناب مولانا شما كه می‌فرمایید به خاطر این است كه قاعده علیت از بین نرود، بگویید ببینم امام رضا علیه‌السلام چه كار كردند؟ حالا موسی یك عصایی دستش بود تا هر بلایی سر آن عصا در بیاورد و زمان را فقط از وسط بردارد؛ امام رضا علیه‌السلام كه چیزی نداشت! كاری كه امام رضا كرد بالاتر از این بود؛ امام رضا چه دستش بود؟ عكسی بر پرده و نقشی بر دیوار بود. مگر نقش ماده است؟ پرده سر جایش است، امام رضا در پرده و قماش تصرف نكرد، در نقش تصرف كرد. موسی بن جعفر علیهما السلام در نقش و صورت تصرف كرد، صورت مجرد است، صورت كه ماده نیست تا در او تصرف كوْنی به معنای تصرف مادی باشد. قضیه چیست؟

 یا در موارد دیگری كه انسان مشاهده می‌كند، حال اگر بخواهیم راجع به این قضیه صحبت كنیم مسأله به درازا می‌كشد. آن حالتی كه بزرگان خودشان نقل كرده‌اند؛ آن كسی‌كه خودش انجام می‌دهد بهتر می‌داند كه چه كار می‌كند، تا این‌كه ما بیاییم برایش تكلیف تعیین كنیم. می‌گوید آقا من خودم این‌طوری كردم؛ می‌گوید: آقا بی‌خود می‌گویی! تو داری در ماده تصرف می‌كنی! می‌گوید: بابا من می‌كنم یا تو؟! اگر من دارم می‌كنم كه بهتر می‌دانم چه كار می‌كنم! بهتر می‌دانم چه كار دارم می‌كنم. نه آقا! شما گرمی حالی‌ات نیست! حالی‌ات نیست داری چه كار می‌كنی! متوجه نیستی! می‌گوید: اگر اعجاز است، من دارم این اعجاز را می‌كنم، تو داری برای من می‌گویی كه چه می‌كنی؟

 وقتی‌كه بزرگان برای ما توضیح می‌دادند این نحوه نبوده است. مسأله اعجاز امام موسی بن جعفر از آن قبیل است. وقتی یك ولی الهی تصرف می‌كند، مسأله تصرف ولی الهی مسأله اعمال حقیقت واحدیت است، نه دخل و تصرفات خارجی و مادّی به همین كیفیتی كه ما انجام می‌دهیم؛ یعنی همان‌طوری كه آن حقیقت واحدیت و اراده واحد، در اسامی كلی اسم كلی علم، اسم كلی قدرت، علیم، قدیر و حی نفوذ كرد و در سیطره خودش قرار داد و از این سه اسم حیات و قدرت و علم، اسامی جزئیه دیگری نشأت پیدا كرد تا به اینجا رسید، نفس همین قضیه الآن در سنه ١٤٣٣ هجری قمری در بعد از ظهر روز دوشنبه می‌شود اتفاق بیفتد؛ چه اشكال دارد؟ چرا باید این قضیه قبلا باشد و پرونده‌اش بسته شده باشد؟ چه كسی گفته است؟ چرا باید این مسأله فقط در آن موقع انجام شده باشد؟ مگر ما قائل به استمرار سلسله علیت و عدم انقطاعش نیستیم؟ اگر قائل نیستیم پس چطور می‌توانیم معترف به انقطاع این مسأله از مقام قضاء و قدر باشیم و پرونده عالم كون را ببندیم و هیچ ارتباطی بین آن و بین عالم كون برقرار نكنیم؛ مگر نمی‌گوییم اگر یك لحظه علت از معلول خودش جدا بیافتد در آن لحظه عدم بر معلول حاكم می‌شود؟ مگر ما این حرف را نمی‌زنیم؟ بسم الله! امام رضا علیه‌السلام هم كه در سنه صد و شصت و خورده‌ای هجری، شیر منقوشِ در پرده را به شیر واقعی تبدیل می‌كند كاری نكرده است، همان كاری را كرده كه خدا در این سلسله مشیت [كرده است‌] یعنی همان كار قبلی خودش را كرد.

 وقتی‌كه می‌گوییم نفس ولی واسطه هست تعجب نمی‌كنیم؛ اینجا كه می‌رسد چشمانمان این‌طوری می‌شود! بابا همین اوضاع و اینهایی كه می‌بینید از نفس امام رضا علیه‌السلام آمده و به اینجا رسیده است، منتها ما این مطلب را دقت نمی‌كنیم، یك شیر سیصد كیلویی را می‌آییم چه كار می‌كنیم؟ می‌گوییم ا مگر می‌شود؟

 اینكه یك مورد است! اگر قرار بر این باشد كه ولایت، باعث خلق آسمان و زمین باشد كه بوده و هست و آثار و روایات و حتی مسائل حكَمی و فلسفی هم بر این قضیه دلالت دارد صرف نظر از عرفان و نقل، اگر این‌طور باشد این كاری كه امام رضا كرداند آسان‌تر از خلقت آسمان و زمین است كه تا حالا كرده‌اند. مگر همین كارها را نكرده‌اند؟ این ولایت كرده است! فرقی بین نفس امام رضا و نفس پیغمبر و امام سجاد و امام زمان نیست، همه یك حقیقت هستند؛ یعنی آن كاری كه امام رضا كرد، همان كار را امام زمان كرده‌اند، همان كار را حضرت زهراء كرده‌اند، همان كار را یعنی امام حسن مجتبی كرده‌اند، یك حقیقت است و آن نفس ولایت است، ظهور نفس ولایت متفاوت است؛ ما كجا داریم فكر می‌كنیم؟! ظهورش مختلف است واقعیت یكی است. دریا یكی است، آن دریا می‌آید در رودخانه‌های متفاوت، آن آبی كه در دریا می‌آید یك آب است، یك خاصیت و یك حقیقت دارد، نه اینكه یك آب به این‌طرف و یك آب مختلف در این‌طرف. یك واقعیت است.

 پس امام رضا كه آن كار را انجام دادند، كأنّ امام سجاد كرده‌اند. می‌توانیم بگوییم امام سجاد این كار را كرده، امام جواد این كار را كرده، امام هادی و امام زمان كرده‌اند. چون حقیقت ولایت چیست؟ [یك حقیقت است‌]

 حال از شما سؤال می‌كنم، طبق آیه لَخَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ ... غافر، ٥٧ این آسمان‌ها و زمینی كه هست بالاتر است یا خلقت شما؟ كاری كه امام رضا علیه‌السلام در خلقت آسمان و زمین كرده‌اند [بالاتر است یا خلقت شما]؟ شما خیال می‌كنید همین كه پیش مأمون نشسته‌اند هیچ كاری نمی‌كند؟ فقط به من و شما را نگاه می‌كنند؟ ما فقط یك ظاهری از امام رضا می‌بینیم! آن حقیقت امام رضا هر آن و لحظه مرا زنده می‌كند، اگر مرا زنده نمی‌كرد كه الآن نمی‌توانستم حرف بزنم! اینكه دارید به من نگاه می‌كنید، اینكه الآن من حرف می‌زنم، نقشش در دست كیست؟ در دست امام حی است، در دست امام زمان است! پس امام زمان الآن دارد عوالم را خلق می‌كند و استمرار می‌بخشد. آن‌وقت ما نمی‌توانیم یك شیر را نگاه بكنیم! اینكه چیزی نیست!

 عرض بنده این است كه [جناب‌] مولانا چه تفاوتی می‌كند بین خلق شیری كه امام رضا می‌كند و بین خلقی كه الآن دارد آسمان و زمین را می‌كند؟ ببینید كجای قضیه لنگ است؟ ما خلقت آسمان و زمینی كه الآن توسط همین امامی كه جلوی مأمون نشسته را نمی‌بینیم اما یك صورت شیر را تبدیل به شیر می‌كند، صورتمان این‌طوری می‌شود، مگر می‌شود؟! این‌كه چیزی نیست! صد كیلو است! این كرات و این كهكشان‌ها، الآن به دست امامی ایجاد می‌شود كه جلوی مأمون نشسته است. چرا به این نگاه نمی‌كنید؟ چرا به این توجه نمی‌كنید؟ روشن شد؟ یعنی همان اراده‌ای كه از آن بالا ...

 حضرت موسی همان اراده بالا را اعمال كرد، منتها حضرت موسی مربوط به آسمان‌ها نبود. چون آن یك ولایت دیگر می‌خواهد كه ولایت ائمه معصومین است، یعنی می‌خواهم این را بگویم: همان حضرت موسایی كه این كار را می‌كند، امام رضا برایش این كار را می‌كند. حضرت عیسی كه مرده زنده می‌كند، امام جواد برایش این كار را می‌كند. حضرت نوح كه كشتی را می‌اندازد و عالم را كن فیكون می‌كند، خودش هم می‌داند، اگر نمی‌دانست كه متوسل به ائمه نمی‌شد! اگر حضرت نوح نمی‌دانست كه متوسل به پنج‌تن نمی‌شود! اگر حضرت موسی نداند كه در مراتب خودش متوسل به معصومین ما نمی‌شود؛ پس آنها می‌دانستند، آن‌ها معرفت داشتند، آن‌ها خبر داشتند [كه‌] اینجا چه خبر است. دست را این انجام می‌دهد، ریشه و ریموت كنترل را او می‌پیچاند او انجام می‌دهد، منتها ما در ظاهر می‌بینیم، حضرت عیسی مرده زنده كرد: .. وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتي بِإِذْنِي ... المائدة، ١١٠ عجب! نگاه كن! یك اشاره كرد: پا شو پا شو! طرف از قبر آمد بیرون! این‌كه از قبر بیرون می‌آید چه كسی این را انجام می‌دهد؟ امام زمان ما این را انجام می‌دهد! چه موقع؟ آن موقع همین را دارد انجام می‌دهد، به اسم چه كسی؟ منتها امام زمان مظلوم! ساكت! می‌گوید: آره، آن را حضرت موسی كرد، حضرت عیسی كرد، ما كه بعد از آنها آمدیم، ما چه كردیم! می‌گوییم: بابا مخلصیم! ما اسفار خوانده‌ایم! دیگر با ما نمی‌توانی! استغفرالله! با ما دیگر شوخی نكنید! همه این خلقت آسمان و زمین و كار ملائكه و جبرئیل و اینها همه مال شماهاست! همه مال خود شماهاست.

 پس این قضیه‌ای كه الان انجام می‌شود، این مربوط به چیست؟ این یك حقیقت واحده است، این حقیقت واحده از چشم‌ها پنهان است، این را نمی‌توانند درك بكنند؛ اما همان موقعی كه امام رضا صورت شیر را تبدیل به شیر می‌كند، می‌آید پرده از جلوی چشم ما بردارد: وای! چه خبر است!؟ اصلا دیگر این شیر به چشم نمی‌آید! اصلا مثل ذره‌ای سر سوزن می‌ماند، امام رضا به اندازه رأس الإبرة این كار را انجام داده‌اند. بیاییم نگاه كنیم: اوه اوه اوه! چه خبر است! از جبرئیل گرفته، تا این ذره‌ای كه الآن از این فرش من بلند می‌كنم، این را دارند ایجاد می‌كند و خلق می‌كند! آن وقت شیر دیگر چیست؟ قضیه شیر می‌شود خنده‌دار! این می‌شود قانون و قاعده علیت.

 پس ما باید قانون علیت را از بالا به آن دست بزنیم، نه از پایین. آن قانون علیت وقتی‌كه از بالا تنازل پیدا می‌كند و می‌آید همان قانون الآن هست. هم كرات را در حیات و بقاء استمرار می‌دهد و هم عوالم مثال و عوالم بالاتر را در حیات استمرار می‌دهد. حالا در جلوی مأمون یك شیرِ نقش بر پرده‌ای را تبدیل به شیر [می‌كند] این چیست!؟ این اصلا عددی به حساب نمی‌آید!

 مطالب امروز یك مقداری دقیق بود با این‌كه قبلا گفته شد، ولی امروز یك مقداری من [دقتش‌] را بیشتر كردم، تا این‌كه ان‌شاءالله فردا برای مسائل قضاء و قدر در كیفیت شب‌های سه‌گانه كه چرا به این كیفیت است؟ مطلب خیلی روشن شده باشد كه چرا در قضیه شب نوزدهم و بیست و یكم و بیست و سوم این سه شب متوالیا، صحبت از قضاء و قدر شده است.

 تلمیذ: ولی كامل الهی غیر از معصوم اگر به آن مرتبه رسیده باشد و اتصال پیدا كرده باشد، آن هم به همین شكل تنزّل می‌دهد؟

 استاد: بله، چه تفاوتی می‌كند؟ در واقع آنكه انجام می‌دهد همان ولی حی است، یعنی نفس معصومین است، ظهورش در این ولی كامل است. مثل اینكه چطور آن ظهور در حضرت موسی و در حضرت عیسی بود آن ظهور الآن در این ولی است.

 تلمیذ: یك نقلی را در نور مجرد اخوی نقل كرده‌اند كه با مرحوم آقا از حرم به جایی برمی‌گشتیم، ایشان دستشان را بلند كردند گفتند: احاطه‌ای را كه امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارند الان من هم دارم، یعنی تسلط و احاطه‌ای را كه ایشان داشته‌اند من هم دارم. این را برای یكی از رفقایی كه به نحو دیگری نسبت به ایشان فكر می‌كرده است فرموده‌اند.

 استاد: بله، همان است. اگر باشد همان است. البته بنده همچنین چیزی نشنیده‌ام ولی یك چیزی از ایشان شنیده‌ام و آن این بوده كه: شخصی در منزل ایشان آمده بود ـ الآن هم حیات دارد ـ و از ایشان سؤال كرده كه ارتباط شما با امام زمان چگونه است؟ آیا شما ارتباط با امام زمانتان دارید؟ ـ این آدم مقدسی است و امام زمان را بنده خدا نفهمیده است و خیال كرده كه یك اتاق خلوت و خالی و تاریكی هست مثل تاریك‌خانه‌ها، حتما بایستی در یك وقت خاصی آنجا بروند و یواشكی صحبتی، پچ‌پچی بكنند و از آنجا دربیایند و بعد بگویند: آقا، این كار را بكنیم و آن كار را كنیم و از این حرف‌ها و چرت و پرت‌هایی كه تا به حال زیاد شنیده‌ایم. یك همچنین سؤالی كرده است. این قضیه مال خیلی سابق است وقتی كه در طهران بوده‌اند می‌باشد. صدای بچه‌ها از طبقه پایین می‌آمده، بچه‌ها بازی و سر و صدا می‌كرده‌اند، ایشان گفتند: الآن شما احاطه مرا بر این بچه‌هایی كه در این پایین هستند احساس می‌كنید یا نه؟ منظور احاطه حضوری است. گفت: بله. گفتند: حضرت نسبت به من، این نحوه احاطه و ارتباط وجود دارد. البته این مطلب را برای آن شخص گفتند، اما همان‌طوری كه گفتم مطلب خیلی بالاتر از این حرف‌هاست كه جرأت گفتنش نیست! آن را من شنیده‌ام.

 اما آنچه را كه ایشان [گفتند] اگر نقل درست باشد ـ چون بالاخره ما مطالب خلافی شنیده‌ایم كه از ایشان از مرحوم آقا نقل شده است حالا ناشی از عدم فهم بوده یا هرچه بوده است ـ اگر دقیقا و عیناً به همین نحو بوده، این قضیه معنایش این است: همان‌طوری كه ولایت، مسأله ارتباط بین نفوس و بین مبدأ اعلی هست و این واسطه و این ولایت حقیقت واحده است و این حقیقت واحده دو برنمی‌دارد، ما دو حقیقت نداریم؛ یك حقیقت واحده است، ظهور آن حقیقت واحده در مظاهر مختلف متعدد است. یكی از آنها ظهورش تجسّم در امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، یكی از آنها ظهورش در امام حسن، امام سجاد، امام جواد و الآن در امام زمان است. همین مسأله ظهورش الآن فرض كنید كه در من است و آن اطلاع و اشرافی كه باید یك ولی نسبت به یك فرد داشته باشد مثل امیرالمؤمنین، من دارم. این اشكالی ندارد و مسأله خلافی نیست. یعنی همان‌طوری كه اگر امیرالمؤمنین اینجا بیایند و شما در مقابلش بنشینید آیا می‌توانید چیزی از او كتمان كنید؟ می‌توانید از ایشان چیزی مخفی كنید؟ می‌توانید بگویید من فلان كار را دیشب نكردم؟ می‌توانید بگویید من دیروز فلان كار را نكردم؟ می‌توانید بگویید فلان حرف را من نزدم؟ نمی‌توانید بگویید. چرا نمی‌توانید؟ چون نسبت به نفس شما و كارهای شما اشراف دارد؛ ولی خدا می‌گوید من هم همین هستم! آن حرفی را كه او می‌زند آن را من می‌زنم. اگر امیرالمؤمنین می‌گویند: سه چهارتا می‌شود دوازده تا! حالا چون من ولی خدا هستم سه چهار تا می‌شود نُه تا؟ نه، آن هم می‌شود دوازده تا!

 پس اگر علی بگوید سه ضرب در چهار، مساوی است با اثنی عشر. اگر من هم بگویم، سه ضرب در چهار مساوی است با اثنی عشر، هر دو یكی است، تفاوتی ندارد. نه اینكه دلالت بر این كند كه ما با حضرت مساوی هستیم، نه نه نه نه! ظهور در هر دو یكی است. اما منبع و منشأ و ظرفیت مختلف است. بارها عرض كردم آبی كه در رودخانه است از نظر كیفیت و خواص عین آبی است كه در دریاست، همان آب در دریا می‌آید وارد انهار می‌شود، آبی كه در انهار است واحد است، مختلف نیست، نشأت گرفته از دریاست؛ منتها ظرفیت و سعه رودخانه این مقدار است و سعه بحار این مقدار است. این مربوط به امام است. بله، امام سعه وجودی‌اش در مراتب علم، لا یتناهی است و همان سعه وجودی در نفس ولی، در آن محدوده نیاز خارجی كه باید تحقق پیدا كند با آن سعه یكی خواهد بود. به ریشه كاری نداریم، آن ریشه هرچه هست، آن مربوط به هر نفس است. سعه وجودی پیغمبر از امیرالمؤمنین بیشتر است؛ پس معلوم است امیرالمؤمنین نباید امام باشد! چون سعه وجودی پیغمبر بیشتر است. سعه وجودی امیرالمؤمنین بیشتر بود یا بقیه ائمه؟ طبق نصّ روایات مگر نداریم كه سعه وجودی امیرالمؤمنین بیشتر بود؟ پس بقیه ائمه نباید امام باشند؟ چون كمترند!! این ارتباط ندارد.

 سعه وجودی، با آن قضیه احاطه علمی و احاطه قدرت بر عالم وجود، دوتاست. آن سعه وجودی بر می‌گردد به عوالم خودشان، سیر در اسماء كلیه و ذات خود آنها. آنچه مربوط به عالم وجود است، از نقطه نظر اطلاع و اشراف، تفاوتی ندارد. اگر الآن از امیرالمؤمنین بپرسند در فلك چهارم، در فلان سیاره چه می‌گذرد؟ حضرت یك مطلبی را می‌فرماید. همان را اگر فرض كنید از مرحوم حداد می‌پرسیدند، عین همان را می‌فرمودند. بدون یك سر سوزن كم و زیاد. همان را اگر از مرحوم آقا می‌پرسیدند همان را می‌فرمودند.

 این مطلب مربوط به این است، در آنچه كه مربوط به این عوالم است و اطلاع و اشراف بر این عوالم است، تفاوتی ندارد؛ چون ولایت یكی است. وقتی‌كه ولایت یكی شد، آن ولایت یك وقت ظهور در امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیدا می‌كند، یك وقت ظهور در امام مجتبی، یك وقت در امام زمان، یك وقت در سایر اولیاء الهی.

 تلمیذ: ادعیه و اعمال شب‌های قدر متفاوت است. دلیلش همین است؟

 استاد: حالا این را عرض می‌كنم. اعمال سه شب قدر یكی است، نه اینكه سه تاست، یك واقعیت است، یك حقیقت است، منتها این سه روز طول می‌كشد.

 تلمیذ: می‌شود گفت شب قدر از نیمه شعبان شروع می‌شود؟ درباره شب پانزده شعبان هم یك همچنین مطالبی داریم؟

 استاد: نه، راجع به آن نمی‌توانیم بگوییم. البته راجع به این سه ماه داریم كه از رجب و شعبان به طور كلی حال و هوای فضا و عالم تغییر می‌كند. این هست، اما هركدام از اینها برای خودشان جایگاه خودشان را دارند. به این مبنا اگر بگوییم همین‌طور است. ولی در شب پانزده شعبان كه شب قدر نیست، آن به واسطه این است كه در آن شب ظهور جسمانی و مادّی امام حی تعلق پیدا كرده است و به این واسطه در آن شب، تنجّز پیدا كرده است. اما اینكه در شب نیمه شعبان تقادیر اشیاء در آنجا تنجّز پیدا كرده باشد، نه؛ یك همچنین چیزی استفاده نمی‌شود.

 البته این مسأله را عرض می‌كنیم كه تعدّد در لیالی و تعدد در اوقات، موجب تعدد در حقیقت خارجی عالم قدَر و عالم قدْر نمی‌شود؛ چون آنجا عالم ثابتات است. فرض كنید ـ برایتان مثال زده‌ام ـ یك نفر از دنیا می‌رود. می‌گویند شب اول قبرش، نماز وحشت بخوانید. بعد در روایت داریم شخص می‌گوید كه آقا من یك هفته بعد فهمیدم، حضرت فرمودند: عیبی ندارد، بخوان!

 اگر قرار بر وحشت نداشتن از نكیر و منكر باشد، آن بابا را یا پدرش را در آورده‌اند، چماق و فلان و یا اینكه اگر كاری‌اش ... دیگر قضیه یك هفته بعد و یك هفته قبل ندارد. و همین‌طور عكسش! اگر شما متوجه بشوید یكی از دنیا رفته، امشب برایش نماز وحشت بخوانید، نماز لیلة الدفن بخوانید و بعد معلوم بشود نمرده، بیچاره نمرده! و سه روز بعد می‌میرد، نماز امشب شما پای او حساب می‌شود؛ توجه كردید؟ نه اینكه خدا از لطفش می‌آید حساب می‌كند؛ بحث بحث لطف نیست. یك واقعیت خارجی است. چون این نماز تحقق پیدا كرده و حقیقت این نماز در عالم ثابتات است، دیگر این مسأله قبل و بعد ندارد.

 اللهمَّ صلِّ علی محمد و آل محمد

1. الکافى، ج ٤، ص ١٥٩:

   قال: أبوعبدالله (عليه السلام): التقدير فى ليلة تسع عشرة والابرام فى ليلة إحدى وعشرين والامضاء فى ليلة ثلاث و عشرين. [↑](#footnote-ref-1)
2. ١. مفاتيح الجنان، دعاى شب بيست و سوم ماه مبارک رمضان. [↑](#footnote-ref-2)